

ابعاد جهانی و منطقه‌ای

تجاوز عراق به کویت

■ نوشته: کورش احمدی

آینده نزدیک را از میان برده است. بعلاوه عراق که قبل از آغاز جنگ با ایران ۳۵ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت، پس از هشت سال، به یکی از بدهکارترین کشورهای جهان تبدیل شد و در دور باطل بدهی‌ها گیر افتاد. برنامه‌های بازسازی بسیار جاه طلبانه که شاید به دلایل سیاسی ضرورت داشته، با امکانات محدود، بویژه پائین بودن قیمت نفت متناسب نبود. عراق در سال ۱۹۸۹ معادل ۱۱ میلیارد دلار واردات غیرنظامی، ۵ میلیارد دلار واردات نظامی، ۳ میلیارد دلار بازپرداخت وام‌ها و یک میلیارد دلار مخارج دیگر داشت. در مقابل، درآمد نفتی‌اش از ۱۵ میلیارد دلار تجاوز نکرد (که خود به ۹۵ درصد کل درآمدهای ارزی دولت بالغ می‌شد). به این ترتیب عراق حتی در دوره صلح نیز با کسری تراز پرداختی معادل ۵ میلیارد دلار مواجه بود.^(۱)

از نظر اجتماعی و سیاسی نیز تمرکز فوق‌العاده قدرت در رأس هرم نمی‌توانست مشکل‌آفرین نباشد. فشار مستقیم یا غیر مستقیم مردم برای دستیابی به دموکراسی و قانون اساسی، منجر به اقداماتی از سوی دولت شد که نتیجه آن تنها زیاده‌تر شدن قدرت حزب بعث و شخص رئیس جمهور بود. در نتیجه، علی‌رغم کنترل کامل دولت، برخی نارضایتی‌ها بویژه در داخل نیروهای مسلح امکان بروز یافت.

در چنین اوضاع و احوالی اشغال کویت می‌توانست نوعی فرار به جلو باشد که هم (حداقل در تئوری) گریز از مشکلات عظیم داخلی یا سرپوش گذاشتن بر آنها را ممکن سازد و هم در جهت تحقق جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای عمل کند. ظاهراً فرض بر این بوده است که اشغال کویت از دو جهت باعث افزایش فوق‌العاده درآمدهای نفتی عراق خواهد شد. نخست، اینکه صرف اقدام نظامی در خلیج فارس باعث افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی می‌شود و دوم اینکه تسلط بر کویت به معنی تسلط بر ذخایر نفتی عظیم و تولیدات روزانه این کشور خواهد بود. بعلاوه بغداد قطعاً امیدوار بوده است که در نهایت بر سرمایه‌گذاری‌های هنگفت کویت در خارج نیز مسلط شود. دست یافتن به چنین ثروتی، قاعداً باید به عنوان شرط لازم برای نه تنها حل مشکلات داخلی، بلکه پیشبرد اهداف جاه‌طلبانه در منطقه مدنظر بوده باشد. از آنجا که هرگونه اقدام در خارج از مرزهای ملی بدون در اختیار داشتن پشتوانه‌های اقتصادی و مادی لازم چیزی جز ماجراجویی محض نیست، مقامات بغداد برای اعمال رهبری خود در منطقه و بدست آوردن نفوذ بیشتر در جهان، اشغال کویت را اجتناب‌ناپذیر یافته بودند. از نظر تاریخی نیز عراقی‌ها فی‌الواقع هیچگاه استقلال کویت را نپذیرفته بودند. عبدالکریم قاسم رئیس‌جمهور وقت عراق، پس از اعلام استقلال کویت در ژوئن ۱۹۶۱، اعطای استقلال به این کشور توسط انگلیس را جعلی خواند و کویت را «جزء لاینفک عراق و بخشی از استان بصره» دانست. و این تنها دولت انگلیس بود که از طریق اعزام قوا به کویت، مانع اقدام عبدالکریم قاسم برای تصرف آن کشور شد. در سپتامبر ۱۹۶۳ و پس از روی کار آمدن عبدالسلام عارف، اگرچه عراقی‌ها «استقلال و حاکمیت کامل کویت» را به رسمیت شناختند، اما هیچگاه قلباً وجود این کشور را نپذیرفتند و از همین رو نیز علی‌رغم مذاکرات مستمر هرگز به حل اختلافات مرزی فیما بین گردن ننهادند. ادعاهای مرزی عراقی‌ها عمدتاً متوجه دو جزیره «وربه» و «بویان» بود که به تناسب اوضاع و احوال یا خواستار انضمام کامل این دو جزیره به کشور خود بودند، یا اجازه طولی‌مدت آنها را طلب می‌کردند، و یا تنها استفاده از آنها را می‌خواستند (مثل زمان جنگ با ایران) و یا... بعلاوه عراقی‌ها قطعاً امیدوار بوده‌اند که از طریق اشغال کویت بر معضلات ژئوپلیتیکی که بدون غلبه بر آنها، برخورداری از یک موقعیت برتر در خلیج فارس نمی‌توانست مطرح باشد،

حمله عراق به کویت و اشغال و انضمام این کشور نقطه عطفی مهم در تاریخ خاورمیانه و نخستین بحران بزرگ بین‌المللی در دوران بعد از پایان جنگ سرد بشمار رفته است. این اقدام عراق ظرف چند روز پس از وقوع، از شکل یک مسئله منطقه‌ای خارج شد و به صورت یک بحران جهانی با ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی درآمد، بحرانی که بزرگترین لشکرکشی آمریکا پس از جنگ ویتنام را در پی داشت و بطور بالقوه امکان تبدیل شدن به یکی از مسائل حاد و لاینحل را یافت.

در نتیجه این بحران، از یک سو اقتصاد جهانی به نحو قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر قرار گرفته، و از سوی دیگر تلاطمی که طی یکی دو سال اخیر در جهان عرب به صورت سرریخته جریان داشته مجال بروز یافته است. بعلاوه، داده‌های اساسی ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس که پس از تشنج زدائی در روابط شرق و غرب عملاً به حساس‌ترین منطقه استراتژیک جهان تبدیل شده،^(۲) در آستانه یک دگرگونی همه‌جانبه قرار گرفته است.

از نقطه نظر بین‌المللی نیز بحران خلیج فارس در زمانی روی داده که قدرت‌های جهانی عمده در حال طرح ریزی نظامی نو برای آینده روابط بین‌المللی هستند. در چنین شرایطی، این بحران بدون تردید می‌تواند روند شکل‌گیری این «نظم نو» را تحت تأثیر قرار دهد. با توجه به دامنه و وسعت عکس‌العمل آمریکا و تعداد کثیر کشورهای شرکت‌کننده در لشکرکشی به خلیج فارس، می‌توان پرسید که چه تغییری در منطقه ایجاد شده، چه منافعی به خطر افتاده، حساسیت اوضاع از چه جهت است، اهداف واقعی چیست، حرکت به کدام سمت است و...

■ فرار به جلو

علل اقدام عراق به اشغال کویت را باید در ترکیبی از قدرت طلبی‌های شخصی و حزبی، مشکلات لاینحل اقتصادی، و برخی زمینه‌های تاریخی جستجو کرد. گرایش‌های جاه‌طلبانه رئیس‌جمهور عراق، هم ریشه فردی دارد و هم از ایدئولوژی حزب بعث مایه می‌گیرد. یکی از پایه‌های سه‌گانه ایدئولوژی حزب بعث همواره «بان عربیسم» و تأکید بر ضرورت اتحاد اعراب تحت لوای این حزب بوده است. صدام حسین چه در زمان جنگ علیه ایران که مدعی دفاع از «دروازه شرق عربی» بود و چه بعد از آن که صریحاً بی‌اعتنایی خود را نسبت به مرزهای موجود بین کشورهای عربی نشان داد، چنین، هدفی را مدنظر داشته و پیوسته به تناسب ضعف و قدرت خود آنرا به اشکال مختلف پی گرفته است. تلاش برای تحقق این اندیشه در پی برقراری آتش بس در جنگ ایران و عراق وارد مرحله تازه‌ای شد و این بار به صورت اقداماتی کم و بیش آشکار در جهت کسب رهبری جهان عرب و مقدم بر آن، کسب موقعیت برتر در خلیج فارس درآمد.

تقویت گسترده نیروهای نظامی و آماده‌سازی ارتشی بزرگ و مسلح (که هیچگاه پس از خاتمه جنگ نیز متوقف نشد) نمی‌توانست به تنهایی زمینه ساز برتری منطقه‌ای عراق باشد. مجموعه‌ای از عوامل مساعد از نظر اقتصادی، سیاسی و ژئوپلیتیک برای این منظور ضرورت داشت. از نظر اقتصادی عراق همواره با یک رشته مشکلات ساختاری مواجه بوده که بویژه در جریان جنگ هشت ساله بطور قابل ملاحظه‌ای تشدید شد. تولید ناخالص ملی این کشور نصف تولید ناخالص مصر و برابر تولید ناخالص اسرائیل (با حدود ۴ میلیون جمعیت) است.

نرخ رشد بالای جمعیت، ناچیز بودن بازدهی صنعتی، و وابستگی زیاد به خارج از نظر محصولات غذایی، هرگونه امکان بهبود اوضاع اقتصادی در

فائق آیند. تسلط عراق بر کویت (چنانچه جلوتر خواهیم دید) می تواند مشکلات همیشگی عراق را از نظر دسترسی آزادانه به آبهای آزاد برطرف سازد و امکان استفاده موثر از نیروی دریائی را به این کشور بدهد.

در این مورد که چه عواملی در تعیین زمان حمله به کویت موثر بوده اند، قبل از هر چیز باید به کم و کیف و آرایش نیروهای حاضر در صحنه خلیج فارس در آستانه این تحول توجه داشت. در طول تاریخ معاصر، خلیج فارس هیچگاه چنین وضعیتی نداشته است. تا سال ۱۹۵۹ نیروهای انگلیسی بر منطقه مسلط بودند و در یک مورد چنانچه اشاره شد مانع حمله عراق به کویت شدند. پس از آن و در چارچوب دکترین «گوم» رژیم سابق ایران نقش ژاندارمی منطقه را برای حفظ منافع غرب برعهده گرفت. سقوط رژیم شاه در سال ۱۹۷۹ شرایط امنیتی جدیدی در خلیج فارس بوجود آورد. دکترین کارتر که در ژانویه ۱۹۸۰ و پس از هجوم روسها به افغانستان اعلام شد و تشکیل نیروهای واکنش سریع را در پی داشت، عمدتاً متوجه جلوگیری از تسلط شوروی بر منطقه از یک سو و مقابله با حرکت هائی از نوع حرکت ظفار بود. پس از آن نیز مادام که دو قدرت عمده خلیج فارس درگیر جنگی طولانی بودند، (کشورهای کوچکتر خود را با مشکل امنیتی حادی مواجه نمی دیدند. اما پایان جنگ و نیز وجود نوعی خلاء در منطقه، فرصت تاریخی لازم را برای بغداد فراهم آورد.

عراق همچنین بهره برداری از برخی مشکلات داخلی و خارجی کویت را نیز مدنظر داشته است. در ماههای اخیر و در پی فعالیت گروههای مخالف دولت کویت برای پیشبرد دموکراسی در کشور، خانواده امیر با مشکلاتی مواجه بود. از طرفی مقامات کویتی نتوانستند در جنگ تبلیغاتی با بغداد که سه هفته قبل از حمله نیروهای عراقی آغاز شده بود از موقعیت خوبی نزد افکار عمومی عرب ها برخوردار شوند. در این مورد فرستادگان دولت کویت که برای توضیح مواضع خود به کشورهای مختلف عربی سفر کردند، موفق نشدند مخاطبان خود را در خصوص سیاست پائین نگه داشتن قیمت نفت متقاعد کنند.

■ جغرافیای سیاسی خلیج فارس

عراقی ها با اشغال کویت یک شبه معضلات ژئوپلیتیکی خود در خلیج فارس را حل کردند، معضلاتی که بدون حل آن بغداد هرگز نمی توانست تصور ایفای یک نقش عمده در خلیج فارس را داشته باشد. مهمترین مشکل ژئوپلیتیکی عراق محدودیت های این کشور در دسترسی به آبهای آزاد بود. در اختیار داشتن راه ورود آزاد به آبهای خلیج فارس که از دید و تیر هر دشمن بالفعل یا بالقوه مصون باشد، از آغاز استقلال عراق پیوسته جزو رویاهای رهبران این کشور بوده است.

طول خط ساحلی عراق در خلیج فارس بسیار اندک و دسترسی این سرزمین به آبهای خلیج فارس در طول این خط ساحلی نیز از دو جهت محدود است. از طرف شرق، حاکمیت مشترک ایران بر آبهای اروندرود، حوزه مانور عراق را هم از نظر نظامی و هم از لحاظ تجاری محدود کرده است. از سوی غرب نیز کویت با در اختیار داشتن دو جزیره بسیار مهم «وربه» و «بویان»، همواره بطور بالقوه امکان کنترل خور عبدالله و بندر ام القصر را داشته است. جزیره کوچک و باتلاقی «وربه»، پیوسته می توانسته مانعی برای توسعه بندر ام القصر به شمار آید. دو جزیره وربه و بویان علاوه بر اهمیت استراتژیک برای عراق، از نظر تعیین حدود فلات قاره و استفاده از منابع نفتی هم حائز اهمیت بسیار است. اکنون عراق با اشغال کویت نه تنها معضلات پیشین را برطرف ساخته بلکه به نحو قابل ملاحظه ای به طول خط ساحلی خود در خلیج فارس افزوده و بنادر بزرگ و پر ظرفیت کویت را در اختیار گرفته است. در نتیجه این تحول ژئوپلیتیکی، ابراه اروندرود نیز بخشی از اهمیت استراتژیک سابقش را برای عراق از دست می دهد و دیگر چون گذشته در مرکز توجه رهبران عراق قرار نمی گیرد.

به این ترتیب چنانچه موقعیت عراقی ها در کویت تثبیت شود، آنها قادر خواهند بود بدون تارانی از کنترل و اشراف ممالک همجوار، بنادر کریت را برای استفاده های سیاسی و نظامی به کار گیرند و ضمناً در شرایط جدید امکان توسعه بندر ام القصر را داشته باشند. تحریک نیروی دریائی عراق در آینده، می تواند یکی از بی امد های اشغال کویت باشد. در گذشته عراق به خاطر معضلات ژئوپلیتیکی به هیچ روی نمی توانست روی نیروی دریائی خود حساب کند و این در حالی است که تبدیل شدن به یک قدرت عمده در خلیج فارس بدون برخورداری از یک نیروی دریائی کارآمد، قابل تصور نیست. با توجه به محدود بودن دسترسی عراق به آبهای آزاد، در صورت وقوع جنگی در منطقه، عراق هرگز نمی توانست به محفوظ ماندن ارتباط بین شناورهای جنگی خود و بنادر کشور اطمینان داشته باشد.

عراق همچنین با اشغال کویت این امکان را می یابد که گامی مهم برای



نزدیک شدن به تاسیسات و چاه های نفتی عربستان بردارد و اهرم های بیشتری برای تسلط بر عربستان و واداشتن ریاض به اطاعت، در اختیار گیرد. چنانچه عراق بتواند قدرت خود را در کویت تثبیت کند، زمینه اصلی تشنج در آینده، احتمالاً نزاع بر سر جزیره العرب خواهد بود. عربستان در شرایط کنونی از دو جهت آسیب پذیر است: یکی از قسمت شمال شرقی و دیگری از نواحی جنوب غربی. مخازن، تاسیسات و پایانه های نفتی عربستان در شمال شرقی جزیره العرب یعنی در جنوب کویت قرار گرفته و دسترسی عراق به آن ها به ویژه با توجه به برتری مطلق نظامی عراق بر عربستان سعودی، (۳) بالقوه بسیار آسان است. بعلاوه، ریاض در فاصله ۶۰۰ کیلومتری جنوب کویت واقع شده (مسافت بغداد تا کویت نیز دقیقاً به همین اندازه است) و اراضی بین ریاض و کویت کاملاً مسطح و بیابانی است و مانعی طبیعی بر سر راه وجود ندارد. سعودی ها چندی است که در جنوب غربی قلمرو خود نیز با مشکلات قابل توجهی مواجه شده اند. اتحاد یمین (با ۱۳ میلیون جمعیت) که علی رغم تمایل ریاض تحقق یافت، موقعیت مسلط عربستان در جزیره العرب را به مخاطره انداخت و ثابت کرد که سعودی ها دیگر به راحتی قادر به تحمیل اراده خود به همسایگان نشان نیستند. در چنین شرایطی وجود اختلافات مرزی بین عربستان و یمین بر سر سه استان مرزی که در سال ۱۹۳۴ به تصرف عربستان درآمد، و یمین ها هیچگاه از ادعای مالکیت بر آنها صرف نظر نکرده اند، اهمیت و حساسیت تازه ای یافته است.

بعلاوه، آنچه در این اواخر باعث نگرانی ریاض شده، اتحاد و همکاری صنعا و بغداد است. یمین ها که در چارچوب «شورای همکاری عرب» با عراق هم پیمان هستند، به ویژه بعد از اشغال کویت توسط عراق، علی رغم فشار آمریکا و دیگر کشورها، در حمایت از سیاست بغداد پابرجا ماندند. به این ترتیب قرار گرفتن عربستان در محاصره دو نیروی غیر دوست، شرایط بسیار خطیری برای این کشور به وجود آورده که تاکنون سابقه نداشته است. کشورهای کوچکتر خلیج فارس نیز در وضعیت بهتری قرار ندارند و قدرت یافتن عراق آنها را دچار کابوس و وحشتناکی ساخته است.

صرفنظر از جهات ژئوپلیتیکی، در نتیجه تحولات اخیر، از یک سو مشروعیت و حیثیت شیوخ نفتی خلیج فارس ضربه خورده و از سوی دیگر آسیب پذیری آنها بیش از هر زمان دیگر نمودار شده است. مقامات سعودی و امارات که همواره به خاطر احساسات ضد آمریکائی اعراب و مسلمانان از دادن اجازه حضور به نیروهای آمریکائی در قلمروشان اکراه داشتند، اکنون با استقرار بیش از ۲۰۰

نزدیک دارد که در اس آنها باید به قیام شکوهند مردم فلسطین علیه اشغالگران و خشونت پلیس اسرائیل در برابر آن و نیز نگرانی اعراب از مهاجرت یهودیان به فلسطین اشغالی اشاره کرد. عامل دیگر، به بن بست رسیدن مساله فلسطین است که علی رغم امتیازات عده‌ای که اعراب و سازمان آزادیبخش فلسطین داده‌اند، همچنان با سرسختی دولت اسرائیل و حمایت آمریکا از این دولت لاینحل مانده است. این بن بست اعراب را بیش از پیش نسبت به حل مساله دچار سرخوردگی و یاس کرده است. شکست های مکرر اعراب در برابر اسرائیل، ناتوانی آنان از پس گرفتن اراضی غصب شده، ادامه رنج و آوارگی ملت فلسطین، ناامیدی عرب های میانه رو از سیاست آمریکا و سرسختی جناح راست در اسرائیل، از دیگر عواملی است که کشورهای عرب را به دوباره اندیشیدن واداشته است.

بروز بحران اقتصادی در اغلب کشورهای عربی در طول دهه ۱۹۸۰ که باین بود قیمت نفت یکی از دلایل آن بوده، باعث نارضایتی مردم عرب واز جمله برانگیخته شدن خشم آنها علیه شیوخ نفتی منطقه ودولتهای عرب شده است. از طرفی مردم عادی عرب که از طریق کارگران شاغل در ممالک نفت خیز حوزه خلیج فارس هر روز شناخت بیشتری از شیوخ نفتی پیدا کرده وشاهد تبعیضات گوناگون در مورد خارجیان مقیم این کشورها بوده‌اند، احساسات خصمانه‌ای نسبت به شیوخ از خود نشان می‌دهند. در چنین شرایطی مردم عرب به ویژه اردنی‌ها، فلسطینی‌ها، مصری‌ها و... که با واقعیات زندگی در شیخ نشین‌های حوزه خلیج فارس آشنائی بیشتری دارند نمی‌توانند از برکناری آل صباح در کویت خوشحال نباشند.

برخی از عوامل که ریشه در گذشته دور دارد نیز در تشدید نارضایتی های اعراب از غرب بی تاثیر نبوده است. ناخشنودی اعراب از تقسیم سرزمین های عربی به قطعات کوچک وضعیف که همواره در خاطره تاریخی مردم منطقه زنده مانده است، از جمله این عوامل است. اعراب استعمارگران انگلیسی وفرانسوی را مسئول ایجاد و آمریکا و اسرائیل را مسئول تداوم این وضع

هزار سرباز آمریکائی همراه با تجهیزات کامل موافقت کرده و خود را به یکی از اهداف اصلی نیروهای ضدآمریکائی در سراسر منطقه تبدیل نموده‌اند. بدین ترتیب شیوخ نفتی علی رغم برخورداری از ثروتی عظیم نشان دادند که کمترین قابلیت لازم را برای دفاع از خویش دارند. نه تنها ارتش کویت قادر به مقاومت در برابر تجاوز عراق نشد، بلکه شورای همکاری خلیج فارس نیز که عملا به یک پیمان دفاعی تبدیل شده و صریحا هرگونه خطر علیه امنیت یکی از اعضا را تهدید علیه همه اعضا اعلام می‌کند، نتوانست واکنش مؤثری از خود نشان دهد. اعضای این شورا ظرف سه روز اول، حتی شهادت انتقاد از اقدام عراق را نداشتند و به طور کلی تنها پس از حصول اطمینان از حمایت غرب بود که دوستان عرب آمریکا جرات محکوم کردن صریح تجاوز به کویت را یافتند. بحران خلیج فارس از این نظر نیز اثرات درازمدتی بر شیوخ خلیج فارس گذاشته که در هر صورت عواقب دیربانی بر منطقه و نظامهای حکومتی آن خواهد داشت.

■ ناآرامی در جهان عرب

حمله عراق به کویت در شرایطی به وقوع پیوست که جهان عرب در حال گذراندن دوره‌ای متلاطم بود. یکی از ویژگی‌های دوره کنونی در جهان عرب، اوج گرفتن احساسات ضدآمریکائی در منطقه است که برخی از دوستان عرب آمریکا را نیز به تفکر مجدد واداشته است. حتی کارشناسان آمریکائی در ژوئن گذشته اذعان کرده بودند که از اواخر دهه ۱۹۶۰ تاکنون، هیچگاه احساسات ضدآمریکائی در بین اعراب به این شدت نبوده است. پرنسپسکی هم به تازگی در مقاله‌ای بر شدت گرفتن دشمنی اعراب با آمریکا و آسیب پذیر شدن بعضی از رهبران عرب چون حسینی مبارک، فهد و ملک حسن انگشت گذاشته است.^(۳) رشد احساسات ضدآمریکائی در منطقه ریشه در سلسله عواملی دور و



□ تجاوز عراق به کویت را باید نوعی «فرار به جلو» تلقی کرد زیرا هم می‌تواند (دست کم در تئوری) گریز از مشکلات عظیم داخلی را ممکن سازد و هم در جهت تحقق هدف‌های جاه طلبانه در منطقه عمل کند.

□ صدام حسین همزمان با اشغال کویت، سه شعار و حربه تبلیغاتی عمده یعنی، ضدیت با امپریالیسم، اسلام گرایی مبارز، و پان عربیسم ضد اسرائیلی را به خدمت گرفت و در مواردی، خاصه در اشاره به موقعیت شیوخ خلیج فارس، چاشنی ضد سرمایه داری و عدالت خواهی را به آن افزود.



می‌دانند. در این حال و هواست که تبلیغات صدام حسین مبنی بر ساختگی بودن مرزهای موجود بین کشورهای عربی، زمینه‌هایی در بین اعراب یافته است. چنین زمینه‌هایی بالقوه می‌تواند منبع قدرت عناصری چون صدام حسین باشد. لذا تعجب آور نیست که برخی در گوشه و کنار جهان عرب، صدام را نه با هیتلر بلکه با بیسمارک مقایسه کرده‌اند!!

صدام حسین همزمان با اشغال کویت سه شعار و حربه تبلیغاتی عمده یعنی ضدیت با امپریالیسم، اسلام گرایی مبارز و پان عربیسم ضد اسرائیلی را به خدمت گرفت؛ و در مواردی، خاصه در اشاره به موقعیت شیوخ نفتی، چاشنی ضد سرمایه داری و عدالت خواهی را نیز به آن افزود. تاکید بر عربیت و اسلام، به ویژه از آنجا که می‌تواند با سیاست صدام مبنی بر نادیده گرفتن مرزها هماهنگی داشته باشد، مهم است. بهره گیری از این شعارها به ویژه با توجه به شرایطی که ذکر آن رفت، تاکنون نتایجی نیز داشته است؛ پاره‌ای از عرب‌ها از این تحولات و شعارها به هیجان آمده‌اند، برخی امیدهایی یافته‌اند و بعضی دیگر که در انتظار ناصر دیگری بودند، آرزوی خود را برآورده شده تصور می‌کنند.

به این ترتیب تعجب آور نیست که در چند کشور عربی به ویژه در اردن و سرزمین‌های اشغالی تظاهراتی علیه مداخله آمریکا در بحران و نیز علیه سعودی‌ها صورت گرفته است. مطابق گزارشها، دهها هزار نفر اردنی برای مقابله با آمریکا اعلام آمادگی کرده‌اند، واحدهایی از فلسطینی‌ها برای رفتن به مرز کویت و عربستان بسیج شده‌اند، رهبران حزب اسلامی رستگاری در الجزایر علی رغم روابطی که با سعودی‌ها دارند، از اینها و حضور آمریکا در قلمرو عربستان انتقاد کرده‌اند و...

البته به این نکته باید توجه داشت که واکنش‌های مردمی در کشورهای عرب، بیش از آنکه در طرفداری از دولت عراق باشد، اقدامی علیه آمریکا به شمار می‌آید.

■ صف بندی مجدد نیروها در خاور میانه

تلاطم در جهان عرب به نحوی که شرح آن رفت، همراه با دو عامل دیگر یعنی پایان گرفتن جنگ سرد در سطح بین‌المللی و تلاش دولت عراق برای کسب برتری در منطقه، چندی بود که زمینه صف بندی مجدد نیروها در خاور میانه را فراهم می‌ساخت. در چنین شرایطی، اقدام عراق به اشغال کویت در حکم تیر خلاص برای نظم پیشین و محرک شکل گیری گروه بندی‌های نو در منطقه بشمار می‌آید. آنها که بطور سنتی میانه رو یا رادیکال خوانده می‌شدند در حال تردید یا تجدید نظر در مواضع گذشته خود هستند، اتحادیه‌های موجود تحت تاثیر تحولات بنیادین جاری در حال شکسته شدن و اتحادهای تازه‌ای در حال شکل گرفتن است.

دراثر تحولات فوق الذکر دسته بندی‌های جدیدی در جهان عرب ظاهر شده که کنفرانس سران عرب در بغداد در اواخر ماه گذشته را باید نقطه عطفی در روند شکل گیری آن بشمار آورد. در جریان آن کنفرانس مشخص شد که جناحی به سرکردگی مصر و عربستان و جناح دیگری به رهبری عراق و ساف صف آرایی کرده‌اند. با وجود این چون در اجلاس بغداد قرار نبود اقدامی عملی صورت گیرد، جناح عراق موفق شد خط مشی خود را پیش برده و در قطعنامه نهانی، در هفت مورد، نظرات خود مبنی بر انتقاد از آمریکا را به کرسی بنشاند. در این قطعنامه، آمریکا از جمله به خاطر تقویت نظامی اسرائیل و حمایت از سیاستهای تجاوز گرانه و توسعه طلبانه آن کشور مورد انتقاد قرار گرفت و تاکید

شد که اسرائیل بدون پشتیبانی ایالات متحده، امکان ادامه چنین سیاستهایی را نخواهد داشت.^(۵) با این حال در خاتمه اجلاس بغداد گفته شد که مخالفان آمریکا طرفدار لحن تند تری بوده‌اند. شدت اختلافات بین دو جناح در اجلاس بغداد به اندازه‌ای بود که شرکت کنندگان نتوانستند در مورد مفاد نامه‌ای که می‌بایست برای جرج بوش فرستاده شود، توافق کنند.

طرح‌هایی که در جریان اجلاس بغداد از صف آرایی جدید در خاور میانه ترسیم گردیده بود، در اجلاس وزرای خارجه و سران عرب که بعد از اشغال کویت در قاهره تشکیل شد، شکل نهایی به خود گرفت. درگردهمایی سران عرب در قاهره، بر عکس اجلاس بغداد، حسنی مبارک میدان‌دار بود. ویژگی دیگر این اجلاس آن بود که حاضرین می‌بایست به یک سؤال مشخص یعنی اعزام یا عدم اعزام قوا به عربستان پاسخ دهند. ۱۲ تن از سران عرب که در قاهره حضور داشتند (از جمله حافظ اسد) به این سؤال پاسخ مثبت دادند و رهبرانی که در بغداد از مواضع عراق حمایت کرده بودند، در قاهره نیز به اشکال مختلف جانب آن کشور را گرفتند.

سوریه با توجه به سابقه عملکردش در منطقه، این بار در وضعی متفاوت قرار گرفت. اردن و ساف صفوف پیشین خود را به نحو روشن تری ترک کردند. یمن از تایید طرح‌های آمریکا سر بیچید و تونس حضور آمریکا در عربستان را تقبیح کرد. سودان و موریتانی نیز عمدتاً به عراق تمایل نشان دادند و...

اعضای اتحادیه‌های عربی (به استثنای شورای همکاری خلیج فارس که همه اعضای آن به یک اندازه خود را در خطر می‌بینند) نتوانستند موضع واحدی اتخاذ کنند. مصر در شورای همکاری عرب (مرکز از عراق، یمن، اردن و مصر) راه خود را از دیگران جدا کرد. در اتحادیه مغرب عربی (مرکز از مراکش، لیبی، الجزایر، موریتانی و تونس) نیز تنها مراکش بود که مصوبات اجلاس قاهره را تایید کرد. مواضع بقیه اعضا نیز تفاوتی با هم داشت.

در این میان، دگرگونی سیاستهای اردن، ساف و سوریه بیش از دیگران مورد توجه قرار گرفته است. ملک حسین با مواضعی که اتخاذ کرده، دوستان سنتی خود در منطقه را رنجانده، روابطش با شیوخ نفتی را به هم زده، از مصر دور شده، مناسبات نه چندان خوب خود با سوریه را به مخاطره انداخته و سرانجام اسباب نگرانی اسرائیل را که طی چند دهه گذشته همواره مطمئن‌ترین حامی خاندان هاشمی بوده، فراهم ساخته است.

چنین به نظر می‌رسد که ملک حسین در این اواخر از سرسختی جناح لیکود در اسرائیل و آنچه را که او حداقل می‌تواند «مسامحه» آمریکا بنامد، سرخورده است. طی دهه‌های گذشته، وی هر چه بیشتر در راه سازش و امتیاز دادن به اسرائیل و آمریکا پیش رفته، کمتر قدر دیده است. قدرت گرفتن جناح حزبی لیکود در اسرائیل نیز باید آخرین امیدهای وی را به باد داده باشد.

در پس حمایت‌های اردن از عراق، مشکلات اقتصادی این کشور و خشم طولانی ملک حسین نسبت به شیوخ نفتی خلیج فارس هم قرار دارد. در این زمینه، نخوت و ثروت شیوخ در برابر دیگر عرب‌ها، تا حدودی مؤثر بوده است. وی سه روز پس از حمله عراق به کویت طی مصاحبه‌ای اظهار عقیده کرد که: «نکته مهم در بحران جاری، ترسیم مجدد من‌هاست؛ داراهاوندارها در منطقه است.»^(۶) در خور یادآوری است که درآمد سرانه کویت در سال ۱۹۸۶ در حدود ۱۰۲۰۰ دلار بود حال آنکه درآمد سرانه اردن در همان سال از ۱۵۳۰ دلار تجاوز نکرد. اردن همچنین از سیاستهای نفتی شیوخ عرب که در دهه ۱۹۸۰

□ عراقی‌ها امیدوارند با اشغال کویت، معضلاتی را که بدون غلبه بر آنها، برخورداری از یک موقعیت برتر در خلیج فارس ممکن نخواهد بود، از میان بردارند. دسترسی بیشتر به آبهای آزاد، افزایش خط ساحلی و بنادر امن، فراهم شدن زمینه برای استفاده مؤثر از نیروی دریایی، نزدیکتر شدن به تاسیسات و چاه‌های نفتی عربستان و بدست آوردن اهرم‌های بیشتر بمنظور تحت فشار قراردادادن ریاض و تسلط بر شبه جزیره عربستان، در اختیار گرفتن حدود ۲۱ درصد از ذخایر شناخته شده نفت جهان و نیز دارایی و درآمدهای عظیم کویت، از جمله دست‌آوردهای مورد انتظار بغداد است.

در حال حاضر ریاست جامعه اقتصادی اروپا برعهده دارد، قابل توجه است. رهبران سوریه امید چندانی به ادامه کمک‌های شوروی ندارند. رهبران مسکو از مدتی پیش به دمشق تفهیم کرده‌اند که دیگر نمی‌تواند مانند گذشته برای حفظ «برابری استراتژیک» با اسرائیل به کمک‌های نظامی و اقتصادی هنگفت شوروی امیدوار باشد.

این امر، یعنی دگرگون شدن سیاست خارجی شوروی، بطور کلی تاثیر مهمی در صف بندی تازه نیروها در خاور میانه داشته است. صف بندی سنتی قوا در خاور میانه عربی، در امتداد خط فاصل طرفداران دو اردوگاه شرق و غرب شکل گرفته بود و در قالب آن، دوستان آمریکا و شوروی در مقابل هم ایستاده بودند. عقب نشینی شوروی در همه زمینه‌ها و بی رنگ شدن آنچه که «خط سرخ» نامیده می‌شد، کشورهای جهان سوم و از جمله ممالک عربی را از قید الزامات پیشین رها ساخته و به آنها امکان داده است تا داده‌های عینی تر و واقعی‌تر را اساس سیاستهای خود قرار دهند.

■ بحران خلیج فارس و اقتصاد جهانی

مهمترین بعد بحران جاری برای آمریکا و متحدین غربی، بعد اقتصادی است. بدون تردید چنانچه تحول مشابهی در نقطه‌ای دیگر از جهان مثلاً در آفریقا یا آمریکای لاتین بوقوع می‌پیوست، عکس‌العمل غرب چنین گسترده و یکپارچه نمی‌بود. به قولی اکنون اقتصاد غرب به گردن شیوخ نفتی خلیج فارس بسته است و در نتیجه، قطع کردن این شیوخ می‌تواند باعث صدمه خوردن شریانهای حیاتی اقتصاد غرب نیز بشود. اشغال کویت توسط عراق از دو جهت تهدیدی جدی برای اقتصاد غرب بشمار رفته است. نخست از جهت تاثیری که این بحران بر بازار نفت دارد. و رای مناقشات سیاسی، در واقع این آینده نفت است که در جریان بحران کنونی در حال رقم خوردن است. یکی از اهداف عراق از اشغال کویت یا حداقل یکی از پیامدهای مهم آن می‌تواند قرار گرفتن کنترل قیمت جهانی نفت در دست بغداد باشد.

در صورت تداوم تسلط عراق بر کویت ۲۰/۹ درصد از ذخایر شناخته شده نفت جهان در کنترل آن کشور قرار خواهد گرفت (ذخایر عربستان ۱۸/۶ درصد است).

مطابق سهمیه بندی‌های اوپک نیز امکان خواهد یافت که تولید روزانه‌ای معادل ۵ میلیون بشکه داشته باشد (یعنی معادل تولید روزانه عربستان و حدود ۱۰ درصد تولید کل جهان غیر از بلوک شرق). در این صورت بغداد خواهد توانست نقش مهمی در قیمت گذاری نفت ایفا کند و لازم به ذکر نیست که با توجه به مشکلات داخلی و جاه طلبی‌های منطقه‌ای اش چگونه سیاستی در پیش خواهد گرفت و بدیهی است عراق در پیش برد چنین سیاستی از همراهی بعضی دیگر از اعضای اوپک نیز سود خواهد برد.

بعلاوه امکان تسلط عراق بر بازار جهانی نفت از زاویه دیگری نیز قابل تصور است بدین ترتیب که اگر عراق از طریق حفظ کویت به قدرت برتر در خلیج فارس تبدیل شود، عملاً خواهد توانست از طریق تهدید شیوخ منطقه سیاست بزرگترین تولید کنندگان نفت دنیا را تحت کنترل درآورد. در این خصوص مقامات امریکائی گفته‌اند که مایل نیستند فهد اجباراً برای تولید و قیمت گذاری نفت به بغداد تلفن کند.

وابستگی جهان غرب به نفت، علی‌رغم رشد قابل ملاحظه انرژی‌های جانشین، بسیار زیاد است و خلیج فارس نقش عمده‌ای در تامین نفت برای اقتصاد کشورهای صنعتی پیشرفته دارد (لازم به یادآوری است که ۴۰ درصد از انرژی مصرفی در جهان از نفت تامین می‌شود و دو سوم ذخایر شناخته شده نفت دنیا در خلیج فارس قرار دارد).

در سال ۱۹۸۹ فرانسه، ایتالیا و ژاپن به ترتیب ۲۵، ۳۲ و ۶۴ درصد از نفت مورد نیاز خود را از کشورهای خلیج فارس وارد کرده‌اند، آمریکا نیز گرچه نفت کمتری از خلیج فارس وارد می‌کند، اما به دلایلی، وابستگی اقتصادی اش به امنیت جریان نفت از این منطقه بستگی زیادی یافته است. سه دلیل عمده در این خصوص قابل ذکر است: اولاً در جهانی که کشورها به هم وابسته‌اند و منافعیشان درهم تنیده است، وابستگی مقابل ممالک صنعتی بویژه در سطح بسیار بالائی است بطوریکه تاکنون تجربه نشان داده است که هرگونه سقوط در اقتصاد یک کشور بلافاصله اقتصاد سایر کشورها را تحت تاثیر قرار خواهد داد. ثانیاً، صرف نظر از مبدا نفت و وارداتی هر کشور، افزایش قیمت نفت فی نفسه پرمه اقتصادها (به ترتیب توانی که دارند) اثر می‌گذارد. از این نظر آسیب‌پذیری اقتصاد آمریکا به خاطر حجم بالای نفت وارداتی نه تنها کمتر از دیگر اقتصادهای صنعتی نیست بلکه می‌تواند قابلیت رقابت این کشور با دیگر اقتصادهای صنعتی بویژه آلمان و ژاپن را کمتر کند.

مطابق برآوردهای انجام شده، در ازای هر یک دلار که به قیمت نفت جهانی

باعث پائین ماندن قیمت نفت و در نتیجه کاهش چشمگیر حواله‌های ارزی کارگران اردنی و کمک‌های ممالک نفت خیز شد، شاک می‌باشد.

علت دیگر آکراه اردن به فاصله گرفتن از عراق، حجم زیاد روابط اقتصادی بین دو کشور است. ۳۵ درصد تجارت اردن با عراق است و ۶۵ درصد نفت مورد نیاز اردن از عراق تامین می‌شود و تا قبل از برقراری تحریم‌ها، ۴۰ درصد ظرفیت بندر عقبه به واردات عراق اختصاص داشت. ملک حسین امیدوار است که ۲۰۰ میلیون دلار حواله سالانه کارگران اردنی شاغل در کویت نیز خیلی تحت تاثیر شرایط جدید قرار نگیرد. با این ترتیب روشن است که قطع رابطه اقتصادی با عراق، تا چه اندازه می‌تواند برای اقتصاد نابسامان اردن خطرناک باشد.

عامل دیگری که بیش از عوامل فوق‌الذکر حوزه مانور ملک حسین را محدود ساخته است، احساسات شدید ضد امریکائی در اردن می‌باشد. در این کشور طیف وسیعی از نیروهای سیاسی، از اخوان المسلمین گرفته تا کمونیست‌ها، در گردهمانی‌های بزرگ له عراق و علیه آمریکا شرکت کرده‌اند و چنین است که ملک حسین در میان مسئولیت‌های بین‌المللی و عربی، منافع ملی و مصالح شخصی حیران و مردد مانده است.

چرخش سیاسی سوریه در جریان بحران خلیج فارس در صورت تداوم می‌تواند به عنوان تحولی مهم در تاریخ خاور میانه ثبت شود. در نتیجه چنین چرخشی بود که جان کلی معاون وزارت خارجه آمریکا ظرف یک هفته دوبار به دمشق سفر کرد، جرج بوش تلفنی با حافظ اسد تماس گرفت و سرانجام جیمز بیکر در اواسط سپتامبر دیداری از سوریه به عمل آورد. با این وجود، سوریه همچنان به عنوان دولتی «تروریست پرور» در لیست سیاه آمریکا قرار دارد.

سوریه در جریان گردهمایی اخیر وزرای خارجه و سران عرب در قاهره علیه عراق رای داد، اعزام نیرو به عربستان را پذیرفت و از اولین کشورهایی بود که سه هزار سرباز به عربستان فرستاد، در جریان سفر بیکر به دمشق تعهد کرد که ۱۵ هزار سرباز دیگر نیز به عربستان اعزام کند، و بالاخره دست به نقل و انتقالاتی در مرزهای مشترکش با عراق زد.

کسب حمایت سوریه در بحران جاری، یکی از مهمترین موفقیت‌های سیاست آمریکا در منطقه است. سوریه در جهان عرب دارای اعتبار قابل توجهی است و یکی از بزرگترین ارتش‌های عربی را در اختیار دارد. در بین کشورهای عرب، تنها سوریه است که یارای زویارونی با ارتش عراق را دارا است. دمشق همچنین از نظر انجام عملیات پنهانی در عراق از موقعیت خوبی برخوردار است و از همین کانال است که غرب می‌تواند با مخالفان صدام تماس بگیرد. به این ترتیب حتی اگر همکاری سوریه با آمریکا و عربستان صرفاً جنبه تاکتیکی نیز داشته باشد، باز هم باید آنرا تحول مهمی در خاور میانه به شمار آورد.

سیاست سوریه در قبال بحران خلیج فارس را قبل از هر چیز می‌توان از طریق دشمنی ریشه‌دار میان زمامداران دمشق و بغداد توضیح داد. سوریه امیدوار است به آزاء خط مشی جدیدش در بحران جاری، از امکانات بیشتری برای پیشبرد سیاستهایش در لبنان و اختلافاتش با اسرائیل بهره گیرد. بعلاوه، دمشق در بی‌ان است که از کمک‌های آمریکا، جامعه اقتصادی اروپا و شیوخ خلیج فارس در راه تخفیف مشکلات اقتصادی کشورش سود برد. در این خصوص سفر اخیر فاروق الشرع به رم و مذاکرات وی با وزیر خارجه ایتالیا که



توسط عراق، حل قطعی و نهائی آن از معضلات اقتصاد غرب در آینده خواهد بود.

■ اشغال کویت و نظم نوین بین المللی

اشغال کویت در زمانی بوقوع پیوست که جهان نخستین مراحل دوران بعد از جنگ سرد و بی افکندن طرحی نو برای روابط بین المللی در دوران جدید را تجربه می کرد. در ارتباط با این موضوع، بحران خلیج فارس از دو جهت حائز اهمیت بوده است. نخست اینکه عملاً به شکل بونه ای برای آزمایش تفاهات حاصله بین شرق و غرب درآمده و دوم از جهت تأثیری که بر روند شکل گیری نظم نو در روابط بین المللی خواهد داشت.

در مورد نخست، دو ابرقدرت توانسته اند پایان جنگ سرد را در عمل به اثبات برسانند. رهبران شوروی در تقبیح اقدام تجاوز کارانه متحد پیشین خویش تردید به خود راه ندادند و حتی با لشکرکشی امریکا به خلیج فارس مخالفت نکردند. مفاهیم سنتی مرتبط با جنگ سرد، نظیر «قطب و اقطار»، «منطقه نفوذ»، «جنگ بین ایدئولوژی دو ابرقدرت»، «دفاع از متحدان منطقه ای» و... در بحران خلیج فارس یکسره غایب است.

بیانیه مشترک وزرای خارجه امریکا و شوروی مبنی بر محکومیت اقدام عراق و درخواست برای بازگشت به شرایط قبل از تجاوز، که صریحاً صادر شد، به عنوان یکی از اسناد مهم دوران جدید در تاریخ باقی خواهد ماند. در این خصوص انعکاس همکاری دوا بر قدرت در شورای امنیت نیز قابل توجه بسیار است. بطور کلی یکی از بی آمدهای تشنج زدائی در روابط دوا بر قدرت اهمیت یافتن و فعال شدن سازمان ملل است. پیش از این سازمان ملل موقعیت جدید خود را در کمک مؤثر به حل برخی از بحران های منطقه ای به نمایش گذاشته بود. در جریان بحران خلیج فارس هم این سازمان نه تنها به عنوان یک مرکز هماهنگی، بلکه به عنوان مرکزی برای اتخاذ تصمیمات سریع و مؤثر مورد نظر می باشد.

شورای امنیت به راحتی در کمتر از یک روز پس از تجاوز عراق، قطعنامه ای در محکومیت اقدام عراق و درخواست بازگشت نیروهای عراقی از کویت به تصویب رساند، اقدامی که از نظر سرعت و صراحت لحن و هماهنگی بین اعضاء در تاریخ سازمان ملل بی سابقه بود. قطعنامه های بعدی نیز که در این زمینه به تصویب شورای امنیت رسید، بویژه قطعنامه مربوط به استفاده از زور برای اعمال تحریم های اقتصادی، از ویژگی های مشابهی برخوردار است.

افزوده می شود ۱/۳ میلیارد دلار از مازاد تراز پرداختهای تجاری ژاپن در سال کاسته می شود اما در مقابل، همین میزان افزایش بهای نفت، حدود ۲/۴ میلیارد دلار کسری هنگفت و خطرناک امریکا را افزایش می دهد.^(۷) در این خصوص، لازم به یادآوری است که امریکا با مصرف ۲۵ درصد کل نفت جهان، بزرگترین مصرف کننده نفت است و ۴۹ درصد از نفت مصرفی اش را از خارج وارد می کند. مطابق برآوردهای انجام شده امریکا در سال ۱۹۸۹ معادل ۴۹ میلیارد دلار برای نفت وارداتی اش پرداخت کرده که معادل ۴۵ درصد از کل کسری تراز پرداختهای تجاری این کشور بوده است. ثانیاً، در دوره کنونی اقتصاد امریکا در مقایسه با اقتصادهای اروپائی و ژاپن از سلامت بسیار کمتری برخوردار است و در حال گذراندن یک دوره کساد و کم رونقی است که مشخصه عمده آن رشد اقتصادی بسیار پائین در این کشور است. چنین وضعیتی باعث شده که اقتصاد امریکا در مقایسه با دیگر اقتصادهای صنعتی در برابر یک شوک نفتی آسیب پذیرتر باشد. لذا وخامت بیشتر اوضاع در خلیج فارس و به خطر افتادن جریان نفت از این منطقه و افزایش بسیار زیاد قیمت نفت (تأحدود حتی ۵۰ دلار) می تواند در عین حال به تورم در اقتصاد امریکا دامن بزند و در نهایت به نوعی رکود و تورم توانان (Stagflation) که یکبار در اوائل دهه ۱۹۷۰ تجربه شده است بینجامد.

علاوه بر کساد کنونی در امریکا، نکته مهم دیگر این است که اقتصاد این کشور در مقایسه با اقتصادهای اروپا و ژاپن بطور کلی آمادگی کمتری برای مقابله با یک ضربه نفتی دارد. ژاپن و ممالک اروپائی از دو شوک نفتی پیشین (۷۴ و ۷۹) درسهای ارزنده ای گرفتند و به سالم سازی اقتصاد خود و کاستن از اتکاء به نفت (از طریق صرفه جویی و یافتن انرژی های جایگزین) اقدام کردند. نتیجه اینکه امروزه اثر افزایش قیمت نفت بر هزینه تمام شده یک واحد کالا در امریکا سه برابر ژاپن است، همچنین مصرف سرانه انرژی در امریکا برای امور تجاری ۲/۷ برابر ژاپن و ۱/۵ برابر آلمان غربی است. بعلاوه ذخایر نفتی ژاپن از مدت زمانی که می تواند نیاز اقتصاد کشور به نفت را برآورد، ۷۵٪ از ذخایر نفتی امریکا بیشتر است.

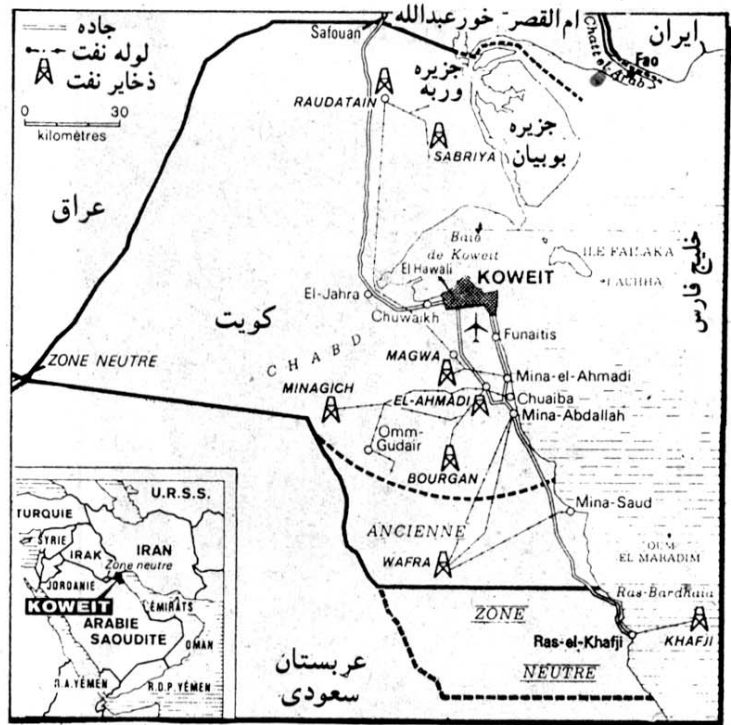
به این ترتیب مشکل می توان به صرف اینکه کشورهای ژاپن و اروپای غربی حجم بیشتری از نفت مصرفی خود را از خلیج فارس وارد می کنند آنها را بیش از امریکا در مخاطره دید و بر این اساس در مورد پیش قدمی امریکا در لشکرکشی به منطقه اظهار تعجب کرد. چنین تصوراتی و بویژه برخی استنتاج های سیاسی از این تصورات، درست نخواهد بود.

آنچه در این میان محتمل می نماید این است که غرب باید با نفت ارزان به گونه ای که در دهه ۸۰ به آن دسترسی داشته، و دایع کند.^(۹) آنگونه که از اظهارات محافل غربی و مقامات امریکائی برمی آید آنها آماده پذیرش نفت با قیمت حدود بشکه ای ۲۵ دلار یا حتی ۳۰ دلار شده اند، اما در همان حال به نظر می رسد که اولاً مصمم اند مانع افزایش شدید بهای نفت که تنها در صورت به مخاطره افتادن عربستان امکان وقوع دارد، بشوند و ثانیاً به هر قیمت کنترل بر مخازن نفتی منطقه خلیج فارس را به کلی از دست ندهند و از تسلط دولتهای «غیر دوست» بر این ذخایر و در نتیجه تبدیل شدن نفت به یک سلاح سیاسی و استراتژیک ممانعت به عمل آورند. از همین زاویه لشکرکشی گسترده امریکا به خلیج فارس بیشتر قابل درک است چرا که تحریم اقتصادی موثر عراق می توانست عکس العمل نظامی بغداد علیه عربستان را در پی داشته باشد و به همین دلیل حمایت نظامی غرب از عربستان ضرورت یافت. تلاش امریکا برای حفظ تعادل قدرت در منطقه نیز عمدتاً در همین رابطه قابل توضیح است. علاوه بر نفت، عامل مهم دیگری که به حساسیت اقتصاد غرب در برابر تحولات خلیج فارس افزوده، سرمایه گذاری های هنگفت کویت در ممالک صنعتی است. حجم این سرمایه گذاری ها بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار برآورده شده (۱۰۰) و عایدات کویت از این محل بیش از درآمدهای این کشور از محل فروش نفت بوده است (نکته ای که به نوبه خود می تواند بی علاقهگی آل صباح به افزایش بهای نفت را توضیح دهد).

از طرفی علاوه بر حجم سرمایه گذاری ها و سپرده های کویت در اروپا و امریکا نکته مهم دیگر این است که دولت پیشین کویت همواره به عنوان یک شریک «خوب» و بی آزار برای کمپانی ها و بانک های معظم بین المللی مطرح بوده است. کویتی ها هیچگاه در پی بهره برداری سیاسی از سرمایه خود و یا حتی اعمال نظر در خط مشی مؤسسات اقتصادی غرب پرنمی آمدند و تنها بازدهی اقتصادی خوب این مؤسسات را خواستار بودند. آینده این سرمایه گذاری ها، خطر تصاحب آنها توسط عراق، احتمال تلاش برای بهره گیری های سیاسی از آنها و... به عنوان عامل بی ثباتی دیگری در اقتصاد غرب مورد توجه قرار گرفته است. دولتهای غربی در اولین گام با توسل به حربه انسداد، این مشکل را موقتاً حل کردند اما در صورت ادامه اشغال کویت

□ در جریان بحران خلیج فارس، دو ابرقدرت توانسته‌اند پایان جنگ سرد را در عمل به اثبات برسانند. مفاهیم سنتی مرتبط با جنگ سرد، چون «قطب و اقمار»، «منطقه نفوذ»، «جنگ ایدئولوژیک دو ابرقدرت»، «دفاع از هم پیمانان منطقه‌ای» و... در بحران خلیج فارس یکسره غایب است.

□ هدف ایالات متحده در نخستین مرحله بحران خلیج فارس، برقراری مجدد تعادل قدرت بین دوستان و دشمنان غرب، و از این رهگذر، تأمین جریان آزاد نفت به سوی جوامع صنعتی به قیمتی «معقول» بوده است. هدف اعلام شده و آشنینگتن یعنی «دفاع از عربستان در برابر تجاوز عراق» یا به قول بوش «کشیدن خطی سرخ روی شن‌ها» به خوبی گویای استراتژی امریکا در این مرحله است.



هستند که از خارج از منطقه سرچشمه گرفته و همه را تهدید می‌کند. در این اوضاع و احوال، بحث درباره «توسعه محدوده جغرافیایی ناتو» و ایجاد یک نیروی متحرک چندملیتی با قدرت آتش قابل ملاحظه و انعطاف‌پذیری کافی برای انجام هر ماموریتی، بالا گرفته است.

دولت امریکا شدیداً طرفدار تعریف مجدد نقش ناتو و بویژه توسعه محدود جغرافیایی آن است. وزیر خارجه امریکا در نشست وزرای خارجه ناتو در دهم اوت گذشته در بروکسل، مدعی پیدایش «خطرات جدیدی از جهات مختلف و راه‌های دور که توان ضربه زدن به غرب را دارد» شد و خواستار آن گردید که «ناتو خود را با شرایط جدید تطبیق دهد».^(۱۲)

انگلیس نیز با نظر امریکا موافق است اما دیگر کشورهای عضو ناتو چون فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و... به اشکال متفاوت خواستار محدود ماندن ناتو در مرزهای کنونی اش یا حتی تحلیل رفتن آن در «روند هلسینکی دوم» هستند. این کشورها بویژه فرانسه همچنین نظر مثبتی در مورد تبدیل شدن امریکا به یک ژاندارم جهانی و برتری این کشور نسبت به دیگر متحدین غربی ندارند. اگرچه غالب ممالک اروپایی در پیوستن به امریکا برای دفاع از عربستان و تعلل آنها در اعزام نیروهای نظامی بویژه نیروی زمینی به منطقه، از همین جا نشأت گرفته است.^(۱۳)

«کشیدن خطی قرمز روی شن‌ها»

چنانکه اشاره شد، هدف امریکا در نخستین مرحله بحران خلیج فارس، برقراری مجدد تعادل قدرت بین دوستان و دشمنان غرب و از این رهگذر، تأمین جریان آزاد نفت به سوی اقتصادهای صنعتی به قیمتی «معقول» بوده است. هدف اعلام شده امریکا یعنی «دفاع از عربستان در مقابل تجاوز عراق» یا به قول جرج بوش «ترسیم خطی قرمز روی شن‌ها»، به خوبی گویای استراتژی امریکا در این مرحله است.

اقدام برای تحقق هدف دیگر، یعنی بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت و بازگرداندن وضع سابق در منطقه، حداقل در مرحله اول بحران، چندان در حدود توانایی امریکا نبوده است. اگرچه امریکا از پیش قدم شدن در شلیک اولین گلوله در بیابان‌های عربستان و کویت ریشه در عواملی چند دارد که اهم آنها به شرح زیر است:

- ۱- جنگ در خلیج فارس از بسیاری جنگها که تاکنون امریکا در جهان سوم تجربه کرده، مثل جنگ کزه و جنگ ویتنام، وسیع‌تر و زیان‌بارتر خواهد بود.
- ۲- امریکا از نظر تدارک یک جنگ طولانی در منطقه مشکلات زیادی خواهد داشت، چنانکه یک ماه و نیم گذشت تا امریکا توانست حدود ۱۷۰ هزار سرباز در عربستان و امارات متمرکز کند. حال آنکه عراقی‌ها به علت پیوستگی قلمرو کشورشان به جبهه‌های احتمالی جنگ، باه‌شواری‌های کمتری روبرو هستند.
- ۳- بطور معمول نیروئی که دست به حمله می‌زند، بویژه در دشت، باید برتری

منافع شوروی در همکاری با غرب در جریان بحران جاری، ریشه در همان شرایطی دارد که پرسترویکا و گلاسنوست را در شوروی اجتناب‌ناپذیر ساخت. بازسازی اقتصادی - اجتماعی جامعه شوروی که در اواسط دهه ۱۹۸۰ در آستانه یک بحران ساختاری قرار داشت، مهمترین محرک رهبران شوروی برای ایجاد دگرگونی‌های عمیق در سیاست خارجی کشورشان بود. سیاست خارجی جدید شوروی می‌بایست از یک سو در خدمت نیازهای واقعی جامعه قرار گرفته و محیطی عاری از تشنج برای پرداختن کرملین به مسایل داخلی فراهم آورد و از سوی دیگر بارهای نظامی و سیاسی سنگینی را که سیاست ماجراجویانه سابق پرودش کشور گذاشته بود، یک به یک بر زمین نهد. یکی از اهداف اصلی چنین سیاستی بهره‌گیری از تکنولوژی و منابع مالی غرب بوده و شوروی همچنان در چنین مسیری گام می‌زند و مایل نیست در جریان بحران‌هایی از نوع بحران خلیج فارس، برنامه‌ها و اهداف درازمدت خود را به مخاطره اندازد. در واقع، گرچه شوروی بزرگترین تولیدکننده نفت جهان است و می‌تواند از افزایش قیمت نفت سود ببرد و نیز منافع چندانی در خلیج فارس ندارد، اما همکاری با غرب را از آن رو پذیرفته که اعتقاد دارد منافع درازمدتش در گرو همین است (قابل توجه است که شوروی در جریان این بحران توانسته است امتیازات بیشتری در زمینه همکاری‌های اقتصادی و شناساندن نقش خود در حل بحران خاورمیانه از غرب بگیرد).

از نظر تأثیری که بحران خلیج فارس می‌تواند بر آینده نظم بین‌المللی بگذارد، مباحثی که قبل و بعد از این بحران در حول و حوش آینده ناتو مطرح بوده، قابل توجه است. توضیح اینکه پس از تحولات اخیر در شوروی و اروپای شرقی، انحلال ناتو و پیمان ورشو یا تجدید نظر در وظایف آنها در دستور کار قرار گرفته بود. طی ماه‌های قبل از تجاوز عراق به کویت، در ستاد ناتو در بروکسل این موضوع مطرح بود که با توجه به برطرف شدن خطر کمونیسم آیا ناتو علت وجودی خود را از دست داده و باید منحل شود یا حداقل به یک سازمان سیاسی تبدیل گردد.

از دلایل عمده‌ای که طرفداران حفظ پیمان اتلانتیک شمالی و در رأس همه دولت امریکا، بویژه جناح راست در هیات حاکمه آن کشور، عنوان می‌کردند، احتمال بروز مخاطراتی از ناحیه «جنوب» علیه «شمال» بود.^(۱۴) حال تجاوز عراق به کویت بهانه مناسبی نه تنها برای حفظ ناتو در اروپا، بلکه حتی تلاش در جهت سیردن و وظایفی وسیع‌تر در سراسر جهان به این سازمان فراهم آورده است. اکنون صحبت از این است که تحریم اقتصادی ممکن است برای متوقف کردن صدام حسین کافی نباشد و دست زدن به عملیات نظامی ضرورت یابد. در این صورت، طرفداران حفظ و توسعه ناتو استدلال می‌کنند که این پیمان تنها چارچوب موجود برای تدارک و هدایت چنین عملیاتی در این مورد یا موارد مشابه است. بحث درباره عملیات خارج از محدوده پیمان اتلانتیک شمالی از چند سال پیش به این طرف مطرح بوده اما اعضای ناتو در شرایط کنونی مدعی وجود چالشی مستقیم و واقعی علیه نظم و امنیت بین‌المللی و ثبات جهان



عددی سه به یک نسبت به دشمن داشته باشد، حال آنکه آمریکا به سختی می تواند چنین شرطی را تحقق بخشد. علاوه بر مسائل تاکتیکی و لجستیکی، ظاهراً در هوای نامساعد عربستان و به علت وجود شن، غبار، و رطوبت، کار دستگاههای پیشرفته آمریکائی با مشکل مواجه شده است.

۴- گرمای حدود ۵۰ درجه عربستان مانع دیگری بر سر راه تحرك زیاد ارتش آمریکا است. گفته می شود که هر سرباز آمریکائی در روز به حدود ۲۰ لیتر آب احتیاج دارد که حمل و توزیع آن بویژه در صورت الزام به پیش روی در صحرا کار ساده ای نخواهد بود.

۵- یکی از مهمترین دلایل اکراه آمریکا در دست زدن به جنگ این است که عراق امکان خواهد یافت قسمت اعظم تاسیسات و پایانه ها و شبکه لوله های نفتی کویت و عربستان را نابود کند. در این صورت قیمت نفت به شدت در بازار افزایش خواهد یافت و این مغایر اهداف اساسی آمریکا است.

۶- نکته دیگر، احتمال استفاده عراق از سلاح های شیمیائی است. در این صورت، عوامل روانی، تجهیزات و لباسهای ضدسلاح شیمیائی به مقدار زیاد از تحرك سربازان آمریکائی خواهد کاست.

۷- اتفاق نظر متحدان آمریکا و نیز مردم این کشور تاکنون تنها در رابطه با تحریم اقتصادی و دفاع از عربستان بوده است و معلوم نیست که رهبران ایالات متحده در صورت دست زدن به جنگ بتوانند چنین حمایت گسترده ای را حفظ کنند.

امریکا در این مرحله، موفق به اعمال تحریم کم و بیش موثر علیه عراق، جلوگیری از پیشروی این کشور، و در نهایت تامین جریان نفت به خارج به قیمتی «معقول» شده و بهای گزافی نیز برای آن پرداخته است. اما اینکه بعداً چه باید بکند، و اوضاع به شکل فعلی تا کی می تواند ادامه یابد، معمانی است که کارشناسان آمریکائی در مورد راه حل آن اتفاق نظر ندارند. از طرفی مشکل این است که اگر صدام در مرزهای کنونی به حال خود رها شود و ارتشش دست نخورده بماند، در آینده بار دیگر مشکل آفرین خواهد شد.

این گفته درست است که در بحران خلیج فارس زمان به سود آمریکا عمل نمی کند. تجربیات گذشته ثابت کرده است که این گونه لشکرکشی ها هرچه بیشتر به طول انجامد، مشکلات و نقاط ضعف آمریکا بیشتر بروز خواهد کرد. راز موفقیت آمریکا در پاناما و گرانادا آن بود که واشنگتن توانست ظرف مدتی کمتر از یک هفته بر اوضاع مسلط شود. اما جنگ ۱۲ ساله ویتنام نتیجه کاملاً متفاوتی داشت.

رئیس جمهور آمریکا در هفته های اول بحران توانست حمایت لازم را از سیاستهایش در قبال تجاوز عراق هم در داخل و هم در سطح بین المللی به دست آورد. اما سؤال این است که در صورت ادامه یافتن بحران آیا این پشتیبانی با برجا خواهد بود؟

اجرای موثر تحریم اقتصادی در درازمدت نیز قابل تردید است. از هم اکنون گزارش هایی در مورد نقض تحریم توسط تعدادی از کشورها انتشار یافته و دولت عراق به نوبه خود نشان داده است که بخوبی می تواند از دیپلماسی در جهت شکستن تحریم اقتصادی سود برد.

امریکا علاوه بر تامین جریان آزاد نفت، هدف بزرگ دیگری نیز برای خود در خاورمیانه قائل است و آن حفظ امنیت اسرائیل می باشد. اکنون سؤال این است که چه رابطه ای بین این دو هدف و منفعت وجود دارد و آثار متقابل آنها بر هم چیست. ادامه یافتن بحران کویت و بویژه وقوع یک درگیری می تواند روند ضعیف شدن دوستان عرب آمریکا را تشدید کند و یا روابط آنها با آمریکا را به مخاطره اندازد، تحولی که مالا به سود امنیت اسرائیل نخواهد بود. اشغال کویت توسط عراق گرچه به خودی خود تهدیدی استراتژیک علیه اسرائیل نیست اما می تواند از طریق تشدید احساسات ضدآمریکائی و تشویق دولتهای عرب به اتخاذ روشهای رادیکال، موقعیت اسرائیل را دستخوش تزلزل نماید.

در جریان بحران خلیج فارس، تلاش بغداد در کشاندن پای اسرائیل به معرکه است. انتشار اخباری در مورد حضور سربازان اسرائیلی در خلیج فارس توسط بغداد، پیشنهاد عراق مبنی بر «پرداختن به تمامی موارد اشغال در خاورمیانه» بطور همزمان و... از جمله کارهایی است که تاکنون در این خصوص صورت گرفته است. بغداد امیدوار است که اذهان عمومی به جای مسئله اشغال کویت، متوجه مشکل اعراب و اسرائیل شود و از این طریق دوستان آمریکا در منطقه شدیداً در مضیقه قرار گیرند. واکنش اسرائیل در قبال چنین تاکتیکی، هرچه دورتر نگه داشتن خود از بحران خلیج فارس بوده است. بدین منظور، مقامات آمریکائی و اسرائیلی از برقراری هرگونه ارتباط در سطوح عالی اجتناب کرده و حتی برنامه سفر وزیر خارجه اسرائیل به آمریکا که از قبل،

□ اشغال کویت توسط عراق گرچه بخودی خود تهدیدی استراتژیک علیه اسرائیل نیست اما می تواند از طریق تشویق دولت های عرب به اتخاذ روش های رادیکال، موقعیت و امنیت اسرائیل را متزلزل سازد. بغداد امیدوار است به هر ترتیب پای اسرائیل را به معرکه بکشد تا اذهان عمومی به جای مسئله اشغال کویت، متوجه مشکل اعراب و اسرائیل گردد.

□ واکنش های مردمی در کشورهای عرب، بیش از آنکه در طرفداری از دولت عراق باشد، اقدامی علیه ایالات متحده امریکاست.

□ دگرگون شدن سیاست خارجی شوروی، عقب نشینی آن کشور در همه زمینه ها، و بی رنگ شدن آنچه که «خط سرخ» نامیده می شد، کشورهای جهان سوم و از جمله ممالک عربی را از قید الزامات پیشین رها ساخته و به آنها امکان داده است که سیاست های خود را برپایه واقعیت های تازه بنا کنند.

برای هفته اول اوت تنظیم شده بود به تعویق افتاد. خطر ملموس دیگری که از خلال بحران جاری می تواند متوجه اسرائیل باشد، حمله مستقیم عراق است. اکنون این فرض وجود دارد که در صورت وقوع برخوردی بین آمریکا و عراق (برنامه ریزی شده یا اتفاقی) و قرار گرفتن عراق در آستانه شکست، صدام حسین به آخرین تیرترکش خود که هدف قراردادن اسرائیل است متوسل خواهد شد. در این صورت، وی خواهد توانست اکثریت قریب به اتفاق اعراب را پشت سر خود بسیج کند و دولتهای دوست آمریکا را به سردوراهی سرنوشت سازی قرار دهد.

چنین چشم اندازی در سایه تهدیدهای عراق، باعث نگرانی فوق العاده اسرائیلی ها شده است، بطوری که در طول چند هفته اخیر توزیع یا عدم توزیع ماسکهای ضدگازهای شیمیایی به صورت یکی از مباحث عمده در اسرائیل درآمده است. مقامات اسرائیلی کرارا از مرزهای عراق واردن به عنوان «خط قرمز» امنیت خود نام برده و تاکید کرده اند که در صورت عبور عراق از این خط در توسل به جنگ تردید نخواهند کرد. بعلاوه اسرائیلی ها نگرانند که عراق در آینده اجازه حضور نیروهایش در قلمرو اردن را از «امان» بخواهد. با توجه به ادعای صدام مبنی بر تلاش در راه بازسازی اتحاد اعراب، تصور چنین اقدامی زیاد غیرمنطقی نخواهد بود.

□ کسب حمایت سوریه در بحران خلیج فارس، یکی از مهم ترین موفقیت های سیاسی امریکا در منطقه است. همکاری سوریه با ایالات متحده و عربستان سعودی، حتی اگر صرفاً جنبه تاکتیکی داشته باشد، باز هم تحول عمده ای در خاورمیانه به شمار می آید.

در این حال، آمریکائیان در پی طرح ریزی یک نظام امنیتی جدید برای خلیج فارس برآمده اند. آنها احتمالاً امیدوارند که بدین ترتیب راه همواری برای نیروهای خود از منطقه فراهم کنند. اما این پرسش مطرح است که با توجه به واقعیات موجود و بازیگران حاضر در صحنه خلیج فارس، آیا ایجاد یک نظام امنیتی که منافع موزد ادعای غرب را بدون حضور سربازان امریکائی تأمین کند ممکن خواهد بود؟

□ زیرنویس ها

۱- در پی تشنج زدانی در روابط شرق و غرب، دو منطقه استراتژیک مهم دیگر یعنی اروپای غربی و آسیای شمال شرقی حساسیت خود را از جهت احتمال بروز بحران در آینده قابل پیش بینی از دست دادند.

2- Le Monde, 2 Aout 1990

۳- عراق در مقایسه با عربستان سعودی، ۱۰ برابر تانک، ۸ برابر توپخانه، سه

برابر هواپیمای جنگی، هشت برابر هلیکوپتر و بیش از ۱۲ برابر سرباز در اختیار دارد.

۴- بیسمارک صدراعظم آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم نقش عمده ای در متحد کردن ژرمن ها و ایجاد آلمان متحد بازی کرد.
۵- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۰ خرداد ۱۳۶۹

6- International Herald Tribune, August 7, 1990

7- Ibid, August 14, 1990

8- Ibid, August 14, 1990

۹- مطابق برآوردهای انجام شده قیمت حقیقی نفت در ژوئن ۱۹۹۰ (با توجه به نرخ تورم، ارزش دلار و در نهایت قدرت خرید عواید حاصل از آن برای تولید کنندگان) مساوی با قیمت آن در اواسط سال ۱۹۷۳ (یعنی قبل از دوشوک نفتی) بوده است. این نیز حکایت از اهمیت عنصر نفت در بحران جاری دارد. ر.ک:

Le Monde, 21 Aout 1990

۱۰- کویته ها همواره تمایل داشته اند که حجم سرمایه گذاری های خود در خارج را محرمانه نگهدارند. اطلاعات موجود در باره این سرمایه گذاری ها از منابع غیر کویته است.

۱۱- در این خصوص، به عنوان مثال به مقاله زیر که شش ماه قبل از تجاوز عراق به کویت انتشار یافته است مراجعه شود:

M. Bertrand: Les Dangers D'une «Communaute' De Securite'» Du Nord Contre Le Sud, Le Monde Diplomatique, Fevrier 1990, PP. 6-7

12- International Herald Tribune, August 11-12, 1990

۱۳- بحران خلیج فارس همچنین می تواند اثری بسیار منفی بر روند نزولی بودجه نظامی ممالک مختلف و کاهش گرایش به نظامیگری که در پی تشنج زدانی در روابط بین المللی کاملاً محسوس بوده است داشته باشد.

□ □ □ نوشته ای از دوردست

غربی ها يك شبه کشف کردند که صدام «آدم بدی» است!

پس از آنکه جنگ ایران و عراق وارد مرحله جدیدی شد، واشنگتن آشکارا به سوی بغداد گرایش یافت و مبادله اطلاعات نظامی را که جنبه حیاتی داشت، برگزید و تا جایی پیشرفت که هنگام حمله جت های میزبان عراقی به تأسیسات نفتی ایران رادارها و ارتباطات رادیویی ایران را از کار انداخت.

اروپای غربی، به ویژه فرانسه و نیز اتحاد شوروی هم بیش از شرکای بازرگانی عراق عمل کردند. آنها از عراق پشتیبانی کردند و همواره آماده بودند که برای اشتباهات سیری ناپذیر صدام در دریافت جنگ افزار اعتبار بگشایند.

در این هنگام، از نظر بسیاری از کشورهای غربی و خاورمیانه (و مسخره آنکه کویته هم از جمله این کشورها بود)، ایرانیان «آدم های بد» بشمار می رفتند. و البته دشمن دشمن...

پس از برقراری آتش بس با ایران (یک دلیل آن آگاهی ایران از این واقعیت بود که با حمایت اطلاعاتی امریکا از عراق، ادامه جنگ با آن کشور بی فایده است و وقتی رزمناو امریکائی وینسنس هواپیمای مسافربری ایران را سرنگون کرد، این نظر تقویت شد)، صدام حسین نمی دانست با ارتش یک میلیونی رزم دیده خود چه کند؟ بنابراین، گام بعدی حمله به کویت بود.

از بدشانسی عراق، درجه محبوبیت کویت نزد کشورهای غربی بیشتر از ایران بود. به این جهت، ناگهان به دنیا نشان داده شد که «صدام حسین گرفتار جنون عظمت طلبی، و شخصی خطرناک و وحشی است.» آنچه او بر سر ایران آورد قابل توجه بود (یا قابل توجه بود که رویشان را به سونی دیگر برگردانند)، ولی نه در مورد کویت! در واقع، سیاستمداران، تحلیل گران خبری و سازندگان افکار عمومی امروز دارند چیزی را محکوم می کنند که دیروز نادیده می گرفتند. اگر این کار نمونه آشکار «یک بام و دو هوا» نباشد، نمی دانم اسم آن را چه باید گذاشت!؟

بهمن مهدوی

□ در پی حمله عراق به کویت، رسانه های گروهی غرب، به ویژه رسانه های ایالات متحده امریکا، تبلیغات گسترده ای را به بهانه دلسوزی به حال کویت و محکوم ساختن صدام حسین، به عنوان فردی سلطه گر و متجاوز، آغاز کردند تا افکار عمومی را برای اعزام صدها هزار سرباز، ناوگان ها و هواپیمای جنگی به خلیج فارس آماده کنند. این ریاکاری از نظر بسیاری از افراد تیزبین دور نمانده و یکی از ایرانیان مقیم امریکا به نام آقای بهمن مهدوی شرحی در این زمینه به روزنامه Brattleboro Reforms چاپ «ورمونت» نوشته که در شماره ۹ اوت روزنامه مزبور منتشر شده است. ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

«آقای سردبیر،

حمله عراق به کویت موج یکبارچه ای از خشم در اروپا و امریکا برانگیخته تا آنجا که به نظر می رسد هیچ صفتی که به اندازه کافی تند و زنده باشد، برای توصیف صدام حسین نمی توان یافت! ظاهر امر چنین است که طراحان سیاست، رسانه های گروهی و همچنین افکار عمومی، از حمله عراق به کویت تکان خورده اند و گویا همه یک شبه کشف کرده اند که صدام «آدم بدی» است. ولی به ریاکاری و موازین دوگانه ای که در این امر به کار رفته است، از سوی هیچ يك از رسانه های گروهی و سازندگان افکار عمومی اشاره نمی شود.

نقشه های سلطه جویانه صدام حسین و خشونت او چیز تازه ای نیست. از هنگامی که این شخص به قدرت رسیده، پرونده حقوق بشری، به گفته وزارت خارجه امریکا، «تاریک» بوده است. اما تا زمانی که او «مشتری خوبی» بود، همه این ملاحظات در درجه دوم اهمیت قرار داشت!

حتی پس از تجاوز عراق به ایران، استفاده گسترده از سلاحهای شیمیایی در داخل و خارج خاک آن کشور، بمباران هدفهای غیر نظامی و مراکز شهری بر جمعیت، غرق کردن يك رزمناو امریکائی (که ادعا شد اشتباهاً صورت گرفته است) و ویران نمودن سراسر استان خوزستان ایران، وی همچنان از بی تفاوتی افکار عمومی و نظر مساعد واشنگتن برخوردار می شد.